

فرهنگ راهبردی و دفاع ملی؛ مطالعه موردی جنگ تحمیلی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۶/۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۸/۱۱

عبداله قنبرلو*

چکیده

فرهنگ راهبردی از متغیرهای کلیدی در تعیین سرنوشت سیاست‌ها و برنامه‌های دفاعی دولت‌هاست. این مقاله ضمن بیان اهمیت فرهنگ راهبردی در دفاع ملی، به این نکته اشاره دارد که پیروزی در جنگ مستلزم بهره‌برداری هوشمندانه از پتانسیل‌های فرهنگ راهبردی است. برای مثال، تحریک ابعاد تهاجمی فرهنگ راهبردی با وجود اینکه ممکن است موفقیت‌های تاکتیکی به دنبال داشته باشد، اما تضمین‌کننده پیروزی نهایی نیست. رفتار آلمان و ژاپن در طول جنگ جهانی دوم گواهی بارز در این خصوص به شمار می‌آید. این مقاله در عین حال، با اشاره به نقش فرهنگ راهبردی ایرانیان در طول جنگ هشت‌ساله با عراق به این جمع‌بندی می‌رسد که بهره‌برداری هوشمندانه سیاستمداران ایرانی از ظرفیت‌های فرهنگ راهبردی، زمینه را برای پیروزی نهایی در جنگ تسهیل کرد.

کلیدواژه‌ها: دفاع ملی، فرهنگ راهبردی، تهاجم، پیروزی، روابط بین‌الملل، جنگ

تحمیلی، انقلاب اسلامی ایران

* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال پانزدهم • شماره سوم • پاییز ۱۳۹۱ • شماره مسلسل ۵۷

مقدمه

اگرچه در دوره‌های منازعات یا جنگ‌های بین‌المللی توجه بیشتری به امکانات و توان‌مندی‌های مادی و ملموس دولت‌ها می‌شود، اما آنها تنها متغیرهای تعیین‌کننده سرنوشت جنگ نیستند. سرنوشت جنگ میان دولت‌ها - اعم از طرف مهاجم یا مدافع - تحت تأثیر متغیرهای مختلفی قرار دارد. گروهی از متغیرها شامل توان‌مندی‌های نظامی، پشتوانه اقتصادی و مالی و شرایط جغرافیایی مادی و ملموس هستند. در عین حال، گروه دیگری از محرک‌ها وجود دارند که جلوه مادی ندارند، اما می‌توانند در تعیین سرنوشت جنگ بسیار اثرگذار باشند. فرهنگ راهبردی یکی از این متغیرهای غیرمادی مهم است که بسته به شرایط و ویژگی‌های تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ملت‌ها، جلوه‌های مختلفی دارد. فرهنگ راهبردی در جنگ‌ها نقش شمسیر دلبه را بازی می‌کند. این فرهنگ در عین حال که تحت شرایط خاصی می‌تواند پیروزی در جنگ را تسهیل کند، در شرایط متفاوتی ممکن است به صورت تسهیل‌کننده شکست عمل کند.

این مقاله در پی تبیین نحوه ارتباط بین دو متغیر فرهنگ راهبردی و دفاع ملی است. به عبارت دیگر، سؤال اصلی مقاله این است که فرهنگ راهبردی چه نقشی در دفاع ملی دارد؟ مطابق فرضیه مقاله، اگرچه فرهنگ راهبردی نقش اساسی در تکوین دفاع ملی دارد، اما در صورتی می‌تواند برای پیروزی در جنگ مؤثر واقع شود که تحت هدایت و کنترل هوشمندانه دولت قرار گیرد. در غیر این صورت، ممکن است پیامدهای مخربی به دنبال داشته باشد. در پایان مقاله به مورد دفاع ملی جمهوری اسلامی ایران در برابر هجوم رژیم صدام حسین اشاره خواهد شد تا نقش فرهنگ راهبردی در سیاست دفاعی ایران به نحو عمیق‌تری درک گردد.

الف. چیستی فرهنگ راهبردی

ارتباط امور نظامی - استراتژیک با عوامل و محرک‌های غیرفیزیکی، مبحثی دیرین است و حتی در نوشته‌های کسانی چون سون‌تزو و توسیدید نیز مشاهده می‌شود. بعدها متفکران بزرگ دیگری مثل کلاوس ویتز ایده‌های جدیدتری در باب دخالت عوامل غیرفیزیکی در طرح‌ها و اقدامات استراتژیک مطرح کردند. وی مشخصاً معتقد بود هدف استراتژی بسیار فراتر از

شکست دشمن در میدان جنگ است و اهداف دیگری چون از بین بردن روحیه دشمن را نیز در بر می‌گیرد. در بسیاری از جنگ‌های بزرگ، از جمله جنگ‌های ناپلئون بناپارت، جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم، موضوع دخالت مشخصه‌های فرهنگی ملی در جنگ بسیار محسوس بوده است. در جنگ جهانی دوم رهبران آلمان و ژاپن گزینه‌های استراتژیکی را به کار گرفتند که عمیقاً تحت تأثیر عوامل فرهنگی ملی قرار داشتند. این ویژگی‌های فرهنگی در پیشبرد برنامه‌های تهاجمی دو کشور نقش چشمگیری داشتند (Lantis, 2009: 33).

در نیمه دوم سده بیستم، با ادبیات رو به گسترشی که در حوزه مطالعات استراتژیک تولید شد، به تدریج مباحث جدی‌تری پیرامون ارتباط فرهنگ و استراتژی طرح شد. در سال ۱۹۷۳، راسل ویلی کتابی تحت عنوان *شیوه آمریکایی جنگ* منتشر کرد که در آن سبک و سیاق جنگ آمریکایی‌ها را که از همان زمان جنگ‌های استقلال شکل و قوام گرفته، مورد بحث و بررسی قرار می‌داد. در این اثر، شیوه جنگ آمریکایی‌ها با توجه به علایق فرهنگی‌شان مورد بحث قرار می‌گیرد (Weigley, 1973). در سال ۱۹۷۷ جک اسنایدر در اثر معروفش یعنی *فرهنگ راهبردی شوروی: دلالت‌هایی برای عملیات‌های هسته‌ای محدود*، به طور مشخص‌تری از اصطلاح فرهنگ راهبردی صحبت کرد. تعریفی که وی از آن ارائه داد عبارت بود از «مجموعه معانی، پاسخ‌های احساسی مشروط و الگوهای رفتاری همیشگی که اعضای جامعه استراتژیک ملی از طریق آموزش یا تقلید کسب کرده‌اند» (Snyder, September 1977: 8). اسنایدر در این پروژه تحقیقاتی به اندیشه و رفتار استراتژیک اتحاد شوروی پرداخته و استدلال می‌کند که شرایط تاریخی و فرهنگی متفاوت شوروی با آمریکا باعث تفاوت استراتژی هسته‌ای دو کشور شده است. در حالی که شوروی به رویکرد یکجانبه‌گرایش دارد، ایالات متحده به استراتژی همکاری‌جویانه بازدارندگی متقابل روی آورده است. روس‌ها به دلایلی که ریشه در تاریخ مملو از ناامنی و کنترل اقتداگرایانه این کشور دارد، به استفاده از نیروی تهاجمی و پیش‌دستی‌کننده‌گرایش بیشتری دارند. اسنایدر با توصیف ابعاد مختلف استراتژی هسته‌ای ارتش شوروی و ارتباط آن با بستر تاریخی و فرهنگی حاکم بر جامعه روسیه، استدلال می‌کند که رویکرد گزینه عقلانی مورد استفاده در تئوری بازی‌ها برای تبیین استراتژی هسته‌ای دو ابر قدرت جامعیت ندارد، چرا که به تفاوت‌های ظرفیت فرهنگی بی‌توجهی می‌کند (Snyder, September 1977).

به این ترتیب، پس از کارهای متنوعی که در دهه ۱۹۷۰ در زمینه ارتباط فرهنگ و استراتژی انجام شد، به تدریج مفهوم فرهنگ راهبردی در میان محققان جا افتاد و تعاریف متنوع‌تری از آن به عمل آمد. از جمله تعاریف ساده متعلق به کالین گری است. گری طی مقاله‌ای تحت عنوان «سبک ملی در استراتژی: نمونه آمریکا»، فرهنگ راهبردی را چنین تعریف می‌کند:

«شیوه‌های اندیشه و عمل با توجه به نیرویی که از تصور تجربه تاریخی ملی، اشتیاق‌ها برای رفتار پاسخ‌گویانه در شرایط ملی و حتی فرهنگ کشوری و شیوه زندگی نشأت می‌گیرد. بنابراین، فرهنگ راهبردی محیطی را فراهم می‌کند که در آن استراتژی مورد بحث و مناظره قرار می‌گیرد و به صورت متغیر مستقل در الگوهای سیاستگذاری استراتژیک عمل می‌کند» (Gray, Fall 1981: 35-37).

از دهه ۱۹۹۰ که موضوع معنا و فرهنگ در ادبیات علم سیاست و روابط بین‌الملل به طرز فزاینده‌ای مورد بحث و بررسی قرار گرفت، در مورد مفهوم فرهنگ راهبردی نیز کارهای بیشتری به عمل آمد. اهمیت فزاینده فرهنگ در تحلیل مسایل سیاسی باعث شد موضوع فرهنگ راهبردی نیز بیشتر مورد توجه قرار گیرد. از جمله، الستر جانسون در کتابی تحت عنوان *رنالسیسم فرهنگی: فرهنگ راهبردی و استراتژی بزرگ در تاریخ چین*، فرهنگ راهبردی را به صورت محیط معنایی که گزینه‌های رفتاری را محدود و در عین حال پیش‌بینی‌پذیر می‌کند، تعریف کرد. وی استدلال کرد که چین فرهنگی را به نمایش گذاشته که در چارچوب آن به استفاده کنترل‌شده، تدافعی و حداقلی از نیروی نظامی تمایل وجود دارد. جانسون معتقد است این گرایش عمیقاً با اندیشه‌های استراتژیست‌های چینی دوره باستان ارتباط دارد (Johnston, 1995: 26).

در سال‌های پایانی دوره جنگ سرد، بسیاری از محققان روابط بین‌الملل خاتمه جنگ سرد را به مثابه فرصت استراتژیک کلانی می‌پنداشتند که در آن کشورها می‌توانند در مورد گذشته، حال و آینده خود تأمل کنند. نورنالیست‌ها پیش‌بینی می‌کردند که ایالات متحده می‌تواند نظم نوین جهانی را با بقای ابرقدرتی خود تعریف نماید؛ روسیه و جمهوری‌های شوروی پیشین به خاطر تجزیه قدرتش ناتوان خواهند گشت و در نهایت، جمهوری خلق چین ممکن است به

صورت رقیب واقعی هژمونی آمریکا ظاهر شود. محققان همچنین پیش‌بینی می‌کردند که کشورهایی چون جمهوری فدرال آلمان و ژاپن که یکبارہ در دورہ جنگ سرد محدود شده و تحت فشار قرار گرفته بودند، ضمن قرص و محکم‌تر کردن خود و تأکید بر منافع استراتژیک و با پشتیبانی تهدید به زور، سیاست خارجی‌شان را به حالت عادی در خواهند آورد. برای مثال، میشل اشتورمر استدلال کرده است که تحولات اروپا پس از جنگ سرد، آلمان را از نظر ژئواستراتژیکی در اروپا در موقعیتی قرار داده است که به تعهد الزامی به «پذیرش رئالیسم، وضوح اهداف و پیش‌بینی‌پذیری ابزارها» منجر می‌گردد، اما با گذشت زمان، منتقدان به این نتیجه رسیدند که نورئالیسم در پیش‌بینی تحولات عمده مهم سیاست بین‌الملل ناکارآمد عمل کرده است. این موضوع ریشه در نادیده‌گرفتن تحولات مهمی از جمله در حوزه فرهنگ راهبردی داشته است (لانٹیس، مهر ۱۳۸۳: ۸-۹).

توماس برگر با بررسی فرهنگ‌های سیاسی ضد نظامی‌گرایانه آلمان و ژاپن، تحلیل جالب توجهی در مورد وضعیت تداوم ضد نظامی‌گری این دو کشور در عصر پس از جنگ سرد ارائه می‌دهد. برگر اظهار نموده است که در عین حال که قدرت اقتصادی و تکنولوژیکی ژاپن، این کشور را در موقعیتی قرار داده بود که می‌توانست در پایان جنگ سرد به ابرقدرت اقتصادی و شاید حتی نظامی تبدیل شود، اما تداوم فرهنگ ضد نظامی‌گرایانه پس از جنگ سرد، واقعیت سیاست امنیتی امروزی ژاپن را تعریف می‌کند. به نظر برگر، موضع ژاپن در جنگ خلیج فارس ثابت نمود این کشور از راه منحصر به فردی پیروی می‌کند. درست زمانی که بسیاری منتظر بودند ژاپن به همراه آلمان تازه متحد برای پوشش رهبری در مناطق مربوط به خود به پیشی گرفتن از ایالات متحده اقدام نمایند، هر دو کشور با تهاجم صدام حسین به کویت، به سیاست آرام‌پیشین ادامه دادند. ژاپن به جای اینکه به صورت مدعی ظاهر شود، پس از اینکه خصومت‌ها فروکش کرد، یک ناوگان کوچک جدید مین‌روب گسیل نمود و پس از طی دعوای داخلی بسیار به عرضه کمک مالی اقدام نمود. مردم ژاپن در قبال مباحثی که بر اهمیت برخورد با تجاوز یا دفاع از اصول حاکمیت ملی تأکید داشتند، کاملاً بی‌اعتنا ظاهر شدند. موضع آلمان نیز تقریباً مشابه بود. به نظر برگر، ضد نظامی‌گری آلمان و ژاپن، به بهترین شکل با جدال ملت‌هایشان با گذشته در نتیجه گرفتن درس‌هایی از گذشته دردناک قابل تبیین

است. این درس‌ها در هر دو مورد به وسیله نزاع‌های سیاسی خشن سال‌های پس از جنگ شکل گرفت که به دنبال آن مسیرهای متفاوتی برای هر کشور تعیین گردید و در نتیجه، در دو کشور، احساسات ضد نظامی‌گرایانه با ماهیت‌هایی متمایز شکل گرفت (رک: Berger, 1998).

جان دوفیلد در تحلیلی در مورد فرهنگ راهبردی آلمان استدلال می‌کند که فرهنگ سیاسی و استراتژیک در چارچوب بستر محیطی بین‌المللی گسترده، سیاست خارجی معاصر آلمان را تحت تأثیر قرار داده است. وی بر سیاست امنیتی - دفاعی جدید آلمان که دارای درجه بالایی از تداوم و اعتدال بوده است، تأکید کرده و اظهار می‌دارد که آلمان از سال ۱۹۹۰ نه تنها اصلاً وارد خطوط پرماجرایی جدید نشده است، بلکه خودداری‌ها و احتیاط قابل توجهی را در روابط خارجی‌اش اعمال نموده است. به نظر دوفیلد این خودداری محصولی از فرهنگ امنیت ملی آلمان است که جزئی از فرهنگ سیاسی این کشور را تشکیل می‌دهد. فرهنگ آلمان با ارزش‌ها و باورهایی تعریف شده است که از آنها می‌توان به شک‌گرایی عمیق نسبت به مناسبت و فایده نیروی نظامی، ترجیح اقدام چندجانبه، ایفای نقش شریک معتبر و بیزاری شدید از ایفای نقش رهبری در امور امنیت بین‌الملل اشاره نمود (لانتیس، مهر ۱۳۸۳: ۲۱-۲۲).

تعریف فرهنگ استراتژیک به صورت مجموعه‌ای از مفروضه‌ها و قواعد تصمیم‌گیری مشترک، این سؤال را برمی‌انگیزد که این مجموعه چگونه - و توسط چه کسانی - حفظ می‌گردد. اکثر محققان ترجیح می‌دهند به جای اینکه فرهنگ‌های سیاسی و استراتژیک را به سادگی در قالب «دارایی افراد تشکیل‌دهنده آنها» ببینند، آنها را به صورت «سرمایه اشتراکی جمعی» تعریف نمایند. البته، باید در نظر داشت که در بیشتر اوقات، نخبگان عرضه‌کنندگان روایت تاریخی مشترک هستند. اکثر محققان موافقند که نخبگان در تعریف اهداف سیاست خارجی و حوزه و مسیر بازسازی سیاست در مواجهه با شرایط و دشواری‌های جدید، مؤثر و راهگشا می‌باشند. برگر در اثر خود در باب گفتمان سیاست تصدیق نموده است که فرهنگ استراتژیک به بهترین نحو به صورت واقعی‌تی که نخبگان در مورد آن مذاکره نموده‌اند، تعریف می‌گردد. رهبران به وضوح به ایده‌های عمیقاً جاافتاده‌ای چون چندجانبه‌گرایی و مسؤولیت تاریخی احترام می‌گذارند. با این وجود، سابقه رفتار گذشته بسیاری از کشورها نیز نشان می‌دهد رهبران در زمان‌ها و مکان‌هایی از ادعاهای مربوط به

سنن فرهنگی استراتژیک هواداری می‌کنند و در زمان‌ها و مکان‌هایی به ورای مرزهای مقبول پیشین در رفتار سیاست خارجی گام می‌گذارند (لانیتس، مهر ۱۳۸۳: ۳۱-۲۹).

به این ترتیب، نقش پررنگ فرهنگ راهبردی در سیاست دفاعی دولت‌ها قابل درک می‌شود. در قالب فرهنگ راهبردی است که وضعیت گرایش دولت‌ها به استفاده از نیروی نظامی مشخص می‌شود. فرهنگ راهبردی مشخص می‌کند که در منازعات بین‌المللی چه جایگاهی را می‌توان به نیروهای نظامی داد. بر این اساس است که برخی کشورها مدت‌های مدیدی است که به اتخاذ سیاست بی‌طرفی روی آورده و خود را از منازعات بین‌المللی کنار می‌کشند، اما گروهی دیگر، مستمراً به استفاده از نیروی نظامی در کشاکش‌های بین‌المللی گرایش دارند. فرهنگ راهبردی در تعیین جهت‌گیری استراتژی نظامی - اعم از تدافعی یا تهاجمی، چندجانبه یا یکجانبه، فوری یا فرسایشی و مانند آنها - دخالت دارد. فرهنگ راهبردی به استفاده از نیروی نظامی مشروعیت بخشیده یا از آن مشروعیت‌زدایی می‌کند. البته، باید توجه داشت که با توجه به تغییرات جاری در ویژگی‌های فرهنگی و شرایط سیاسی کشورها، فرهنگ راهبردی آنها نیز تغییر می‌کند. برای مثال، در حالی که ژاپنی‌ها در دهه‌های آغازین سده بیستم قویاً نظامی‌گرا بودند و با تعصب و جدیت وارد منازعات بین‌المللی می‌شدند، در نیمه دوم سده بیستم به تدریج از علایق نظامی فاصله گرفتند. بنابراین، فرهنگ راهبردی متغیری است که به تبع تحولات سیاسی و بین‌المللی ممکن است تغییر چهره دهد.

اگرچه فرهنگ راهبردی تحت تأثیر بستر فرهنگ عمومی و سیاسی حاکم بر کشور است، اما رهبران و نخبگان می‌توانند در جهت دادن به آن مؤثر واقع شوند. فرهنگ راهبردی متغیری کاملاً خودجوش و مستقل نیست. البته، رهبران بعضاً ممکن است برای مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های امنیتی - نظامی خویش از پتانسیل‌های فرهنگی موجود در کشورشان استفاده کنند. با توجه به اینکه فرهنگ راهبردی در کشورها ضرورتاً ساخت ثابت و یکدستی ندارد، سیاستمداران در شرایط متقاضی به تحریک لایه‌هایی از فرهنگ راهبردی می‌پردازند که آن را مناسب تشخیص می‌دهند. بنابراین، فرهنگ راهبردی همواره باید از صافی ترجیحات دولتمردان عبور کند تا تبدیل به اقدام استراتژیک هدفمند شود.

ب. نقش فرهنگ راهبردی در دفاع ملی

سیستم دفاعی کشورها به انحاء مختلف تحت تأثیر فرهنگ راهبردی آنها قرار دارد. این فرهنگ که با گذشت زمان و مواجهه با تهدیدات و چالش‌های مختلف شکل گرفته و تغییر پذیرفته، تعیین می‌کند که دفاع ملی باید چه سبک و سیاقی داشته باشد. تجربه تهدیدات گذشته نقش چشمگیری در قوام‌یابی جهت‌گیری فرهنگ راهبردی دارد. بر این اساس است که کشورهایی که در طول تاریخ به کرات با تهاجم بیگانگان مواجه بوده‌اند، معمولاً فرهنگ راهبردی مشابهی دارند. در بین این گونه کشورها، گرایش به اقدامات تهاجمی به منظور دفع خطر بیشتر است. در مقابل، کشورهایی که با تهدیدات خارجی چندانی مواجه نبوده‌اند، معمولاً دارای نوعی فرهنگ راهبردی انفعالی هستند. البته این تقسیم‌بندی مطلق نیست، بلکه موارد استثنایی نیز در آنها به چشم می‌خورد. به منظور درک نحوه کارکرد فرهنگ راهبردی در دفاع ملی لازم است به چند مورد اشاره کنیم.

روسیه یکی از کشورهایی است که بنا به دلایلی چون شرایط خاص جغرافیایی، بیشتر در معرض هجوم قدرت‌های خارجی قرار داشته است. این موضوع به علاوه احساسات ملی‌گرایانه‌ای که طی سده‌های اخیر در این کشور رشد کرده، موجب شکل‌گیری نوعی رویکرد دفاعی تهاجمی شده است. روس‌ها تمایل داشته‌اند در پاسخ به هجوم دشمنان، آنها را تا فواصل دوردست‌تر از سرزمین مرکزی روسیه عقب برانند. در دوره استعمار که حتی اقدامات تهاجمی جدی از سوی همسایگان مسلمان جنوبی یعنی عثمانی و ایران متوجه روسیه نبود، روس‌ها تمایل داشتند با اشغال نواحی همسایه، شرایط مناسب‌تری برای دفاع ملی خویش فراهم کنند. توسعه‌گرایی روس‌ها در دوره پس از انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ نیز البته با شگردهای جدیدتری استمرار داشته است. در حالی که انقلابیون ابتدا خود را متعهد به حمایت از ملل ضعیف و تحت اشغال نشان می‌دادند، اما در عمل سرزمین‌های اشغالی تسخیرشده در دوره قبل از انقلاب را حفظ کردند و بعدها حتی متمایل به گسترش آن نیز شدند. تشکیل اتحاد جماهیر شوروی و سپس توسعه‌طلبی در اروپای شرقی در همین راستا بود. اشغال افغانستان در سال ۱۹۷۹، نمونه بارز دیگری از استمرار فرهنگ راهبردی تهاجمی روس‌هاست. جنگ جهانی دوم و اشغال بخش‌های گسترده‌ای از روسیه توسط آلمان‌ها نقش چشمگیری در این جهت‌گیری شوروی داشت. توسعه‌طلبی روس‌ها در طول جنگ جهانی

دوم و پس از آن، بیش از اینکه ریشه کمونیستی داشته باشد، تحت تأثیر ملی‌گرایی و فرهنگ راهبردی تهاجمی روس‌ها بود (Sondhaus, 2006: 28-33).

رویکرد انگلستان در این زمینه متفاوت بوده است. انگلستان که چندین سده به مثابه قدرت برتر اروپا ظاهر شده بود، در سده بیستم تلاش کرد ضعف خود را از طریق اتحاد و ائتلاف جبران کند. در دوره پس از جنگ جهانی دوم، انگلستان (و فرانسه) به جای تلاش برای تنبیه شدید آلمان، تمایل به جذب آن شدند. انگلستان ترجیح داد اروپا را به سمت همگرایی سوق دهد تا به شکل مطمئن‌تری امنیت خویش را تضمین کند. در عین حال، انگلستان در استراتژی دفاعی خویش تمایل ویژه‌ای به هم‌سوایی با ایالات متحده داشته است. در حالی که این کشور در سطح قاره اروپا چهره‌ای نسبتاً مستقل از خود به نمایش گذاشته، در تعامل با ایالات متحده خود را وابسته نشان داده است. در دوره پس از جنگ سرد، در حالی که فرانسه و آلمان به منظور تحکیم همگرایی در اروپا تلاش داشتند، انگلستان ضمن همکاری با شرکای اروپایی، به تحکیم همکاری نظامی با ایالات متحده تمایل نشان داده است (Sondhaus, 2006: 18-20). تجربه گذشته و به خصوص حمایت آمریکا از انگلستان در شرایط بحرانی مختلف از جمله جنگ‌های جهانی اول و دوم در این فرایند نقش مهمی داشته است.

در منطقه خاورمیانه، در حالی که اسرائیل ستیزی از مؤلفه‌های فرهنگ راهبردی بسیاری از کشورهای عربی بوده و در دهه‌های گذشته نقش مهمی در هم‌گرایی اعراب داشته، فرهنگ راهبردی صهیونیست‌ها عمیقاً تحت تأثیر حملات گذشته اعراب به آنها قوام یافته است. بنا بر استدلال لارا دریک^۱ رویکرد اسرائیل به جنگ سه مؤلفه اساسی دارد: ۱. توجیه‌پذیری حملات پیش‌دستانه، ۲. کارایی عملیات تلافی‌جویانه سنگین، و ۳. حفظ بازدارندگی هسته‌ای به مثابه آخرین راه حل. تمایل اسرائیلی‌ها به جنگ پیش‌دستانه ریشه در ترس آنها از هزینه‌های بسیار سنگین غافل‌گیری در برابر حملات دیگران دارد. سوابقی چون حمله غافل‌گیرانه مصر در جنگ یوم کیپور (۱۹۷۳) در این موضوع اثرگذار بوده است. در عین حال، اسرائیلی‌ها بر این باورند که در صورت مواجهه با حمله غافل‌گیرانه لازم است با اقدام تلافی‌جویانه سنگین، دشمن را به خودداری از تکرار چنین حملاتی واداشت. این رویکرد در حفظ سرزمین‌های

اشغالی و سخت‌گیری در مورد مذاکره بر سر آنها بسیار مؤثر بوده است. همچنین تأکید اسرائیلی‌ها بر ضرورت حفظ توان هسته‌ای به منظور مقابله با حملات احتمالی سنگین باعث شده آنها از ورود به پیمان منع گسترش هسته‌ای خودداری کنند (Drake, 2002:199-201). فرهنگ راهبردی رژیم صهیونیستی، علاوه بر حملات اخیر اعراب در سده بیستم، ریشه در گذشته آشفته و ناامن یهودیان دارد که باعث شده آنها در مورد مسایل امنیتی، تهاجمی و یکجانبه‌گرا موضع‌گیری کنند. این در حالیست که بسیاری از کشورهای عرب خاورمیانه و ایران به اسرائیل به مثابه رژیم نامشروع نگریسته و به ستیز با آن گرایش دارند. برخی رهبران عرب در دهه‌های گذشته تمایل داشتند از فرهنگ ضد اسرائیلی حاکم بر جهان عرب به منظور پیشبرد علایق ملی‌گرایانه یا حتی بلندپروازی‌های شخصی خویش استفاده کنند. برای مثال، صدام حسین در جریان جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس با پرتاب چند موشک به اسرائیل قصد داشت اسرائیل را وارد جنگ کرده و بدین‌ترتیب حمایت جهان عرب را به سمت خود جلب کند، اما رفتارهای تجاوزگرانه رژیم صدام به خصوص در قضیه اشغال کویت باعث شد چنین ترفندی بی‌نتیجه باشد. به علاوه، اسرائیلی‌ها با واکنش انفعالی در برابر حملات صدام فرصت احتمالی پشتیبانی اعراب یا ایران را از وی سلب کردند.

در آسیا، ژاپن از نمونه کشورهایی است که فرهنگ راهبردی آن طی سده اخیر تحولات محسوسی داشته است. در حالی که در نیمه اول سده بیستم این کشور از فرهنگ راهبردی تهاجمی و متمایل به اشغالگری برخوردار بود، پس از شکست در جنگ جهانی دوم به سمت فرهنگ تدافعی گرایش پیدا کرد. البته، این به معنی فقدان دشمن برای ژاپن نیست. ژاپن همچنان از سوی دولت‌هایی نظیر چین و کره شمالی تهدید می‌شود. ژاپنی‌ها در عمل تلاش داشته‌اند برای دفع تهدیدات احتمالی از قابلیت‌های قدرت‌های متحد به خصوص ایالات متحده استفاده کنند. البته، گرایش به تهاجم و اشغال که طی نیمه اول سده بیستم بارز بوده، ریشه عمیقی در تاریخ ژاپن ندارد و بیشتر محصول تفکر طبقه نظامی‌گرای خاصی بود که پس از انقلاب فکری میجی به سطح عموم گسترش یافت. در آن دوره، ناسیونالیسم مدرن ژاپنی با آموزه‌های نظامی تهاجمی آمیخته شد، اما پس از جنگ جهانی دوم، عوامل مختلفی شامل سقوط دیکتاتوری نظامی و شوک ناشی از شکست پرهزینه در جنگ، تحولی اساسی در

فرهنگ راهبردی ژاپن ایجاد کردند. از این مقطع به بعد، ناسیونالیسم رادیکال و خشن ژاپنی به حاشیه رانده شد و ژاپن در عرصه منازعات بین‌المللی موضعی حاشیه‌ای و انفعالی اتخاذ کرد. در دوره اخیر، ژاپن در اصل به عنوان کنشگر اقتصادی و صنعتی در عرصه بین‌الملل فعال شده است. این کشور با اینکه از متحدان آمریکاست، معمولاً در منازعات بین‌المللی آن نیز محتاطانه موضع‌گیری کرده و از اقدامات متهورانه خودداری می‌کند. برای مثال، وابستگی ژاپن به نفت خاورمیانه باعث شده در این منطقه، غالباً به عنوان چهره‌ای بی‌طرف ظاهر شود. این کشور حتی پس از پایان جنگ سرد نیز مشابه آلمان از گرایش به تقویت توان نظامی و بازیگری در میان قدرت‌های نظامی جهان خودداری کرده است (Berger, 1998).

در نهایت لازم است به نقش فرهنگ راهبردی در سیاست دفاعی چین اشاره کنیم. چینی‌ها به رغم برخورداری از سرزمین و جمعیت گسترده به ایفای نقش نظامی برتر در جهان بی‌میل بوده و بیشتر دوست دارند چهره‌ای غیرنظامی از خود به نمایش بگذارند. فرهنگ راهبردی حاکم بر چین بیشتر به آموزه‌های صلح‌گرایانه ایده‌آلیستی و تمایلات تدافعی گرایش دارد. در این فرهنگ که تا حدی ریشه در باورهای کنفوسیوسی دارد، توسعه‌طلبی و امپریالیسم مطرود تلقی می‌شود. دیوار چین سمبل مهم تمایلات تدافعی چینی‌هاست. حتی پس از انقلاب کمونیستی و حاکمیت فضای نظامی دوران جنگ سرد نیز چینی‌ها به آموزه‌های دفاعی کنفوسیون گرایش پررنگی داشته‌اند. در این فرهنگ که مورد توجه مائو قرار داشت، جنگ عادلانه جنگی است که توسط گروه تحت سلطه علیه سلطه‌گران انجام می‌شود. بنابراین، جنگ سلطه‌گرانه جنگی غیرعادلانه به حساب می‌آید. چین همواره به موضوعاتی چون ضرورت الحاق تایوان، به مثابه امری دفاعی نگریسته است. تجهیز این کشور به سلاح هسته‌ای نیز اساساً در خدمت علایق دفاعی چینی‌ها عنوان شده است. چینی‌ها به حضور قدرت‌های غربی به ویژه آمریکا در آسیا نگاهی انتقادی داشته و با توجه به سابقه دخالت نظامی آنها در آسیا، خود را برای مقابله در برابر هجوم احتمالی مجهز کرده‌اند. در دهه‌های اخیر، چینی‌ها مثل ژاپنی‌ها بیشتر به صورت بازیگر اقتصادی در عرصه بین‌الملل ظاهر شده‌اند تا نظامی. با توجه به سوابق دخالت نظامی ژاپنی‌ها در چین طی دوره پیش از جنگ جهانی دوم، بسیاری از چینی‌ها بر آنند که ژاپن می‌تواند تهدیدی بالقوه علیه چین باشد. با این حال، دولت چین عملاً تلاش داشته مناسبات مسالمت‌آمیزی با ژاپن داشته باشد (Scobell, 2002).

با توجه به این نمونه‌ها می‌توان گفت فرهنگ راهبردی هر کشور ممکن است از عناصر و مؤلفه‌های مختلفی تشکیل شده باشد که هر یک از آنها به نحوی در دفاع ملی قابلیت اثرگذاری داشته باشند. برای مثال، در کشور ژاپن عناصری از هر دو سیاست تدافعی و تهاجمی در فرهنگ راهبردی این کشور وجود داشته است. در حالی که در نیمه اول سده بیستم ابعاد تهاجمی فرهنگ ژاپنی‌ها رایج بود، از نیمه دوم این سده، بُعد تدافعی آن پررنگ‌تر گردید. سیاستمداران هر کشوری در فعال‌سازی جنبه‌های مختلف فرهنگ راهبردی کشورشان نقش اساسی دارند. آنها می‌توانند با مهندسی فرهنگ راهبردی کشورشان، زمینه‌های فرهنگی جنگ تهاجمی تمام‌عیار را فراهم کنند. آنها در عین حال می‌توانند از این طریق برای سیاست‌های نظامی خویش مشروعیت کسب کنند.

فرهنگ راهبردی یکی از محرک‌های مهم اثرگذار در سیاست دفاعی دولت‌هاست، اما این بدان معنا نیست که هر فرهنگ راهبردی می‌تواند زمینه موفقیت در سیاست دفاعی را فراهم سازد. دولتمردان ایالات متحده در موارد مختلفی از جمله جنگ ویتنام، از فرهنگ راهبردی کشور خویش بهره گرفته‌اند. آمریکایی‌ها نوعی احساس رسالت برای اصلاح دیگران را در ذهن خویش دارند، به نحوی که بعضی از آنها حتی این رسالت را الهی می‌دانند (عسگری و آفاجانی، ۱۳۹۰: ۱۴). از این رو، دخالت‌های واشنگتن در امور دیگر کشورها که غالباً به نام دفاع از دموکراسی و حقوق بشر انجام می‌گیرد، تحت حمایت افکار عمومی قرار دارد. با این حال، چنین دخالت‌هایی بعضاً سرانجام ناگواری برای دولت آمریکا به همراه داشته است که بارزترین نمود آن در جنگ ویتنام اتفاق افتاد. در این جنگ، دولت آمریکا تحت حمایت بخش قابل ملاحظه‌ای از افکار عمومی کشور به دخالت نظامی در ویتنام پرداخت، اما در نهایت با ناکامی و در حالی که نارضایتی فزاینده‌ای از اقدام دولت ایجاد شده بود، مجبور به عقب‌نشینی شد. دولت‌های عرب، تا قبل از جنگ سی‌وسه روزه، بارها از احساسات ضد اسرائیلی جاری در میان ملت‌های خویش بهره برده و به اقدام نظامی در برابر اسرائیل دست زدند، اما در نهایت کامیابی مورد انتظار را نداشتند. بنابراین، مدیریت هوشمندانه دولت‌ها در بهره‌برداری از عناصر مختلف فرهنگ راهبردی، در نتیجه نهایی سیاست‌ها و برنامه‌های دفاعی نقش اساسی دارد.

ج. فرهنگ راهبردی ایران در جنگ تحمیلی

فرهنگ راهبردی ایرانیان در طول جنگ تحمیلی، نوعی فرهنگ تهاجمی بود که پیوند عمیقی با آموزه‌های دینی داشت. در قالب این فرهنگ، جنگ ایران در برابر عراق جنگ حق علیه باطل بوده و به همین خاطر، جمهوری اسلامی ایران تحت حمایت نیروهای الهی قرار داشت. حمایت الهی از ایرانیان باعث می‌شود موانع فیزیکی مثل ضعف توان نظامی یا مشکلات مالی ناچیز تلقی شده و به آنها بی‌اعتنایی گردد. در این چارچوب، مقاومت باید از جنس مقاومت پایدار و تسلیم‌ناپذیر می‌بود، به نحوی که ضمن دفع تجاوز دشمن، آن را تنبیه کند تا مجدداً به هجوم دیگری علیه خاک ایران تمایل پیدا نکند. ایرانیان در عین حال، چنین مقاومتی را نه تنها تکلیف ملی، بلکه مهمتر از آن تکلیف دینی می‌دانستند و به همین خاطر به راه خویش اعتماد کامل داشتند. رسیدن به استقلال یا نفی وابستگی و سلطه صرفاً به خاطر حفاظت از حریم سرزمینی نبود، بلکه فراتر از آن حریم دینی و ارزشی ایرانیان را نیز در بر می‌گرفت. از دیگر مشخصه‌های مهم این فرهنگ، ایثارگری و شهادت‌طلبی بود که در پیروزی نیروهای ایرانی نقش اساسی داشت. ایرانی‌ها در طول جنگ تحمیلی، به خاطر تجهیز به فرهنگ راهبردی خاصی که تا حد زیادی متأثر از ارزش‌های انقلاب اسلامی بود، موفق به پیروزی در برابر عراق شدند. خط مشی ایرانیان در جنگ واقعیت‌دیگری را نیز به نمایش گذاشت و آن عبارت بود از استفاده هوشمندانه رهبران و سیاستمداران کشور از قابلیت‌های فرهنگ راهبردی. این هوشمندی باعث شد مقاومت ایرانیان در برابر هجوم عراق نه به جنگ انتحاری مخرب، بلکه به مقاومتی پیروزمندانه تبدیل شود.

در مورد عواملی که در قوام‌یابی فرهنگ راهبردی ایران در طول جنگ اثرگذار بودند، موارد مختلفی قابل ذکرند. در اینجا شایسته است تجزیه و تحلیل خود را در چارچوب تعریف کارنر لرد^۱ از عناصر فرهنگ راهبردی در تحلیل عناصر و مؤلفه‌های فرهنگ راهبردی جمع‌بندی کنیم. وی شش عامل را در قوام‌یابی فرهنگ راهبردی مهم می‌داند: موقعیت جغرافیایی، تاریخ نظامی، روابط بین‌الملل، ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی، ماهیت روابط نظامی - غیرنظامی و تکنولوژی نظامی (Longhurst, 2000: 303). چنانکه این تعریف را مبنا قرار دهیم، محرک‌های فرهنگ راهبردی ایران در طول جنگ هشت‌ساله با عراق را می‌توانیم چنین تجزیه و تحلیل کنیم:

۱. موقعیت جغرافیایی

موقعیت جغرافیایی به دو شکل مستقیم و غیرمستقیم بر فرهنگ راهبردی تأثیر می‌گذارد. در شکل مستقیم، عواملی مثل موقعیت استراتژیک و شرایط سیاسی و نظامی همسایگان باعث می‌شوند هر ملت به طور مستقیم درگیر احساس ناامنی یا امنیت دائمی بوده و به تبع آن به فرهنگ راهبردی خاصی روی بیاورد. جنبه غیرمستقیم این موقعیت، به آثار جغرافیا بر ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی ساکنان مربوط است که به نحوی فرهنگ راهبردی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در مورد ایران، جغرافیا به هر دو صورت مستقیم و غیرمستقیم جهت‌دهنده بوده است. از مهمترین شاخص‌هایی که در قوام‌یابی فرهنگ راهبردی ایرانی‌ها در سده اخیر مهم ظاهر شده و به خصوص در جریان جنگ هشت‌ساله با عراق قابل توجه بوده، موقعیت ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی جغرافیای ایران است که با جلب توجه و دخالت قدرت‌های بزرگ در منطقه، موجب واکنش‌های منفی ایرانیان شده است. دخالت‌های مستمر قدرت‌های بزرگ باعث شد به تدریج بدبینی فزاینده‌ای نسبت به حضور بیگانگان در منطقه شکل بگیرد و شعارهای بیگانه‌ستیزانه رهبران سیاسی با استقبال فزاینده‌ای روبه‌رو گردد. در آستانه جنگ، با توجه به جو انقلابی حاکم بر ایران که تا حد زیادی تحت تأثیر خط مشی ضد استعماری و ضد استکباری رهبران سیاسی کشور بود، حساسیت افکار عمومی کشور نسبت به مقاصد قدرت‌های خارجی بسیار بالا رفته بود. این موضوع باعث شد در جریان جنگ با عراق، نیروهای ایرانی از لاک تدافعی خارج شده و به شیوه‌های تهاجمی در برابر دشمنان روی بیاورند. به این ترتیب، جغرافیای خاص ایران در تحریک و قوام‌یابی فرهنگ راهبردی بیگانه‌ستیزانه ساکنان این کشور نقش مهمی داشته است.

۲. عوامل تاریخی

عوامل تاریخی در پیوندی عمیق با جغرافیای ایران قرار دارد. ایرانیان از سابقه تمدنی دیرینه و درخشانی برخوردارند و در عین حال به اسلام به مثابه هویت خویش می‌نگرند. با وجود چنین سابقه تمدنی، تاریخ ایران مملو از سوابق تلخ شکست، تصرف و نفوذ از سوی بیگانگان است. به خصوص، مداخلات و رفتارهای تحقیرآمیز روس‌ها و انگلیسی‌ها طی سده

نوزدهم، تأثیر عمیقی بر حافظه تاریخی ایرانیان گذاشته و به بیگانه‌هراسی آنها دامن زده است. از این رو، بسیاری از ایرانیان به بیگانگان با سوءظن نگرینسته و آنها را توطئه‌گر می‌پندارند. تحولات سیاسی تاریخ ایران باعث شده بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی به یکی از مؤلفه‌های مهم فرهنگ سیاسی و استراتژیک ایرانیان تبدیل شود (سلیمانی، ۱۳۹۰: ۱۸۳-۱۸۰). با وقوع انقلاب اسلامی، احساسات بیگانه‌ستیزانه ایرانیان به اوج رسید. با توجه به احساسات خاصی که ایرانیان نسبت به پان‌عرب‌یسم دارند، هجوم عراق به ایران و پشتیبانی بسیاری از دولت‌های عرب از آن برای ایرانیان امری غیرقابل تحمل به نظر می‌رسید. این موضوع در تقویت فرهنگ و روحیه تهاجمی نیروهای ایران طی جنگ هشت‌ساله بسیار ملموس بود.

۳. مسایل سیاسی و نظامی

در آستانه جنگ تحمیلی، جو انقلابی شدیدی بر جامعه ایران حاکم گردیده بود. این جو عمیقاً متأثر از شرایط سیاسی ایران در دوره پیش از انقلاب بود. طی سده‌های اخیر، ایرانیان در جنگ‌های مختلفی متحمل شکست شده بودند که این موضوع نوعی احساس تحقیر را بین ایرانیان ایجاد کرده بود. شکست در جنگ‌های ایران و روسیه و اشغال ایران طی جنگ‌های جهانی اول و دوم، آثار چشمگیری بر روحیات مردم ایران گذاشته بود. با انقلاب اسلامی تحت رهبری امام خمینی (ره) و تقویت روحیات ظلم‌ستیزانه در کشور، نوعی اعتماد به نفس و خودباوری بین ایرانیان شکل گرفت که آثار ملموسی در فرهنگ راهبردی ایران به جا گذاشت. احساس تحقیرهای گذشته در کنار خیزش اعتماد به نفس جدید، موجب شدند نیروهای ایرانی با روحیه‌ای خستگی‌ناپذیر و مقاوم وارد جنگ شوند. پیروزی‌های اولیه ایرانیان به خصوص در جریان آزادی خرمشهر و شکست حصر آبادان، روحیه و اعتماد به نفس ایرانیان را بیش از پیش تقویت کرد. باور آنها این بود که پیروزی در این جنگ فقط پیروزی در برابر رژیم عراق نیست، بلکه پیروزی در برابر «شیوخ مرتجع عرب» و قدرت‌های بزرگ مداخله‌گر در منطقه است. ضعف نظامی ایران در تشدید فرهنگ مقاومت و ایثارگری ایرانیان اثرگذار بود. نیروهای ایرانی به این واقعیت واقف بودند که به لحاظ تسلیحات و تجهیزات نظامی، دولت عراق در موقعیت برتری قرار دارد. از این رو، برای

شکست دشمن باید از پتانسیل‌های غیرنظامی به نحو احسن بهره برد. بر این اساس، نیروهای ایرانی با وجود مشکلات مستمر در تأمین تسلیحات و مهمات مورد نیاز با جسارت و روحیه شکست‌ناپذیر در برابر عراق مقاومت کردند.

۴. فرهنگ و ایدئولوژی سیاسی

این عامل نقشی کلیدی در قوام‌یابی فرهنگ راهبردی ایرانیان داشته است. چنان که قبلاً اشاره شد، ایرانیان از گذشته به هویت ایرانی خویش افتخار کرده و این احساس در شکل‌گیری روحیات ملی‌گرایانه آنها - که با نفی دخالت بیگانگان همراه بوده - نقش اساسی داشته است. انقلاب اسلامی ایران منجر به تحولی محسوس در فرهنگ راهبردی دینی ایرانیان شد. تا پیش از انقلاب، اغلب ایرانیان تشیع را در بر گیرنده فرهنگی انفعالی و متکی بر تقیه تلقی می‌کردند، اما انقلاب اسلامی باعث شد فرهنگ شیعه به ویژگی‌های نوینی نظیر ظلم‌ستیزی، ایثارگری، وطن‌دوستی و مقاومت تجهیز گردد. اگر در گذشته عاشورا نماد مظلومیت شیعیان بود، از این زمان به بعد، به صورت نمادی از ظلم‌ستیزی و شهادت‌طلبی آنها تجلی یافت. در این فرهنگ، باورهای دینی آنچنان مهم و اساسی‌اند که به خاطر آنها باید از تعلقات دنیوی خویش گذشت. به این ترتیب، فرهنگ مقاومت و حماسه با تکیه بر آموزه‌های دینی به سرعت رشد کرد.

ایدئولوژی حاکم بر انقلاب اسلامی، چارچوبی نوین برای تفسیر حوادث پدید آورد. در این چارچوب، رقابت قدرت‌های بزرگ و در رأس آنها آمریکا و شوروی به نزاعی میان دو قطب باطل تعبیر شد. همچنانکه، منازعه میان اسرائیل و فلسطینیان به مثابه نزاعی میان حق و باطل بود که در این راستا باید از حق جانبداری کرد (سلیمانی، ۱۳۹۰: ۷۹). به همین ترتیب، هجوم نظامی عراق علیه ایران، در واقع هجمه باطل علیه حق یا شر علیه خیر بود. در نتیجه، دفاع از ایران دفاعی مقدس بود و کشته‌شدن در این راه سعادت بزرگ به شمار می‌آمد. بر عکس، بی‌تفاوتی و انفعال در برابر دشمن نوعی حرکت ضد ارزشی بزرگ و نابخشودنی تعبیر شد که آثار آن در دفاع قدرتمندانه و خستگی‌ناپذیر نیروهای ایرانی در برابر ارتش عراق کاملاً ملموس بود.

۵. عرصه سیاست بین‌الملل

یکی از مشخصه‌های مهم انقلاب اسلامی ایران تقابل آن با منطق حاکم بر سیاست بین‌الملل بوده است؛ منطقی که در آن قدرت فیزیکی حرف نهایی را زده و حق و عدالت به حاشیه رانده شده‌اند. ایرانی‌ها در گذشته بارها قربانی این منطق شده و در قضایای مختلفی از جمله جنگ‌های جهانی اول و دوم، تن به دخالت‌های قهرآمیز قدرت‌های بزرگ دادند. مردم ایران در عین حال یکی از موانع بزرگ پیش روی خویش در رسیدن به آزادی از استبداد را پیوند استبداد با نیروهای استعماری می‌دانسته‌اند. حمایت آمریکا از رژیم شاه از جدیدترین نمونه‌های این پیوند است. بر این اساس بود که انقلاب اسلامی به مثابه انقلابی نه فقط در برابر استبداد شاه بلکه در برابر زورگویی و سلطه‌گری قدرت‌های بزرگ بود. در جریان جنگ ایران و عراق، قدرت‌های بزرگ نه تنها در برابر تجاوز آشکار عراق، انفعال نشان دادند، بلکه به انحاء مختلف رژیم بعثی را تحت حمایت خویش قرار دادند. سازمان ملل متحد که اساساً می‌بایستی متجاوز را از تجاوز باز داشته و حق مردم ایران را می‌ستاند، به نهادی برای مشروعیت‌بخشی به دخالت‌های منفعت‌گرایانه قدرت‌های بزرگ تبدیل شده بود. بسیاری از دولت‌های عرب منطقه که انقلاب اسلامی را تهدیدی علیه خود تلقی می‌کردند، در قالب تفکر پان‌عربیستی خویش به حمایت مالی و نظامی از رژیم صدام حسین می‌پرداختند. این دولت‌ها در عین حال، مناسبات نزدیکی با قدرت‌های غربی داشتند. چنین شرایطی طبیعتاً واکنش انقلابی ایرانیان را به دنبال داشت. فرهنگ راهبردی مقاوم و تهاجمی ایرانیان در طول جنگ با عراق محدود به دفع تهاجم عراق نبود، بلکه دفع سلطه قدرت‌های بزرگ را نیز دنبال می‌کرد. مقاومت در برابر قطعنامه‌های شورای امنیت، نمودی از نقش این فرهنگ به حساب می‌آید.

در مجموع، به نظر می‌رسد جوهره و محرک اصلی فرهنگ راهبردی ایران در طول جنگ تحمیلی، همان بیگانه‌ستیزی و استقلال‌طلبی بود که با انقلاب اسلامی جلوه‌ای تهاجمی و انقلابی پیدا کرد. اعتقاد به اینکه استقلال ضرورت حیاتی کشور است و دخالت بیگانگان مانع اصلی در برابر آن می‌باشد، ریشه‌های عمیقی در تاریخ ایران دارد که به خصوص، تحولات دو و نیم سده اخیر در این زمینه بسیار اثرگذار بوده است. از آغاز دوره قاجاریه تا به حال، استقلال و امنیت ملی ایران- مثل بسیاری از کشورهای استعمارزده و در حال گذار- با دو

چالش اساسی مواجهه بوده است: ۱. مداخلات امپریالیستی قدرت‌های خارجی؛ و ۲. نابسامانی و از هم گسیختگی داخلی. بازتولید و استمرار چالش دوم، عمیقاً تحت تأثیر ظهور و بروز چالش اول قرار داشته است. در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، روسیه و بریتانیا دو قدرت رقیبی بودند که فعالانه در امور اجتماعی- سیاسی ایران دخالت داشتند. تحمیل معاهدات استعماری و جدایی بخش‌های وسیعی از سرزمین ایران، از نتایج این دخالت‌ها بود. در سده بیستم، در حالی که از شدت مداخلات دو قدرت مذکور تا حدی کاسته شد، اما به تدریج قدرت نوظهور دیگری به نام ایالات متحده در مسایل ایران فعال شد، هر چند که ماهیت مداخله‌گری آن تا حدی با اسلاف خود متفاوت بود. مزیت‌های ژئوپولیتیکی و ژئواکونومیکی ایران، مهمترین عوامل جذب مداخله‌گران بودند. از ویژگی‌های مشترک این سه قدرت خارجی این بود که در پیوند با عوامل استبداد داخلی باعث حذف و به حاشیه راندن بسیاری از نخبگان و نیروهای اجتماعی- سیاسی استقلال‌طلب و مصلح ایرانی شدند. این سیاست‌های امپریالیستی در عین حال موجب شد گرایش به استقلال و نفی قدرت‌های خارجی به تدریج در سیاست خارجی ایران پررنگ شده و در دوره جمهوری اسلامی به اوج برسد.

انقلاب اسلامی موجب شد فرهنگ استقلال‌طلبی ایرانیان به آموزه‌های دینی مجهز شود. اوج‌گیری بیگانه‌ستیزی در جمهوری اسلامی اقدامات متقابل قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا را در پی داشت. در سال ۱۹۸۰ در حالی که جمهوری اسلامی هنوز به ثبات امنیتی لازم نرسیده بود و نیروهای مختلفی- اعم از فعالان ضد انقلاب و جریان‌های استقلال‌طلب- از داخل و خارج علیه دولت حاکم فعال بودند، هجوم نیروهای عراق به خاک ایران امنیت ملی کشور را به شدت تهدید کرد. در این جنگ که حدود هشت سال به طول انجامید، رژیم صدام حسین به انحاء مختلف تحت حمایت قدرت‌های بزرگ شامل ایالات متحده، شوروی، بریتانیا و فرانسه و همچنین، اکثریت دولت‌های عرب منطقه قرار گرفت. یکی از اهداف اساسی آمریکایی‌ها از کمک به دولت عراق- که در آن زمان با اتحاد شوروی مناسبات نزدیکتری داشت- این بود که با منزوی‌سازی و تضعیف جمهوری اسلامی، جو انقلابی تهاجمی جاری در آن را مهار کنند (Carpenter and Innocent, Winter 2007-08: 68). این شرایط به علاوه آموزه‌های دینی- سیاسی رهبر انقلاب موجب شدند مردم و نیروهای مسلح ایران به شیوه‌ای

تهاجمی و با روحیه‌ای انقلابی در برابر اشغال‌گران مقاومت کنند. نابسامانی‌های ناشی از انقلاب موجب گمراهی رژیم بعث شد. بزرگترین خطای صدام حسین این بود که درک درستی از تأثیر انقلاب اسلامی بر فرهنگ سیاسی و استراتژیک ایران نداشت.

نتیجه‌گیری

هدف این مقاله تبیین رابطه فرهنگ راهبردی و دفاع ملی بود. در این راستا، استدلال شد که فرهنگ راهبردی عاملی مهم در تعیین نوشت سیاست‌ها و برنامه‌های دفاعی کشورهاست. فرهنگ راهبردی هر کشور که متأثر از شرایط فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و سیاسی خاص آن است، به اشکال مختلفی مثل تهاجمی یا تدافعی و خشن یا آرام ظاهر می‌شود. این فرهنگ در عین حال تحول‌پذیر است. چنان‌که در طول مقاله اشاره شد، آلمان و ژاپن در نیمه اول سده بیستم از فرهنگ راهبردی تهاجمی و خشن برخوردار بودند، اما در نیمه دوم این سده، به سمت فرهنگ تدافعی و آرام گرایش یافتند. همچنین، اشاره شد که موفقیت یا پیروزی در دفاع ملی، مستلزم استفاده هوشمندانه از عناصر فرهنگ راهبردی است. فرهنگ تهاجمی آلمانی‌ها و ژاپنی‌ها در طول جنگ جهانی دوم، اگرچه موجب پیروزی‌های تاکتیکی برای آنها شد، اما در نهایت به شکست انجامید. در دهه‌های اخیر، رژیم صدام حسین تلاش داشت با استفاده از پتانسیل‌های فرهنگ راهبردی عراق و همچنین جهان عرب، زمینه تحقق بلندپروازی‌های خود را فراهم کند، اما به رغم پیروزی‌های تاکتیکی، در نهایت تن به شکست داد. دفاع ایرانیان در برابر تجاوز عراق از نمونه‌های مهمی است که در آن استفاده از پتانسیل‌های فرهنگ راهبردی با عقلانیت معطوف به نتیجه همراه شد. در این جنگ، جمهوری اسلامی ایران موفق شد ضمن استفاده از پتانسیل‌های فرهنگ راهبردی حاکم بر کشور- که به تبع انقلاب اسلامی جهت‌گیری تهاجمی و تسلیم‌ناپذیر یافته بود- زمینه پیروزی نهایی در جنگ را نیز فراهم کند.

منابع

- سلیمانی، فاطمه (۱۳۹۰)؛ «تأثیر فرهنگ سیاسی ایرانیان بر فرهنگ راهبردی»، محمود عسگری، گردآورنده، *فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی ایران، نامه دفاع*، تهران: مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی ش. ۲۶.
- عسگری، محمود و احمد آفاجانی (۱۳۹۰)؛ «عوامل شکل‌دهنده و ویژگی‌های فرهنگی راهبردی ج. ا. ایران»، محمود عسگری، گردآورنده، *فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی ایران، نامه دفاع*، تهران: مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی ش. ۲۶.
- لانتیس، جفری اس. (مهر ۱۳۸۳)؛ «فرهنگ راهبردی و سیاست امنیت ملی»، ترجمه عبدالله قنبرلو، *گزارش پژوهشی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- Berger, T. U. (1998); *Cultures of Antimilitarism: National Security in Germany and Japan*, Baltimore, MD: The John Hopkins University Press.
- Carpenter, Ted Galen and Malou Innocent (Winter 2007–08); “The Iraq War and Iranian Power”, *Survival*, Vol. 49, No. 4, 67–82.
- Drake, Laura (2002); “Continuity and Change in Israeli Foreign Policy” P. K. Deasley, *et al*, eds., *Foreign policy in Comparative Perspective: Domestic and International Influences on State Behavior*, Washington, DC: Congressional Quarterly press.
- Gray, Colin (Fall 1981); “National Style in Strategy: The American Example”, *International Security*, Vol. 6, No. 2.
- Johnston, Alastair I. (1995); *Cultural Realism: Strategic Culture and Grand Strategy in Chinese History*, Princeton: Princeton University Press.
- Lantis, Jeffrey S. (2009); “Strategic Culture: From Clausewitz to Constructivism” Jeffrey A. Larsen, ed., *Strategic Culture and Weapons of Mass Destruction*, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Longhurst, Kerry (2000); “The Concept of strategic Culture”, Gerhard Kummel & Andreas D. Profert, eds., *Military Sociology: The Richness of a Discipline*, Baden-Baden: Nomos Verlagsgesellschaft.
- Scobell, A. (2002); *China and Strategic Culture*, Carlisle Barracks, PA: Strategic Studies Institute, US Army War College.
- Snyder, Jack L. (September 1977); *The Soviet Strategic Culture: Implications for Limited Nuclear Operations*, A Project AIR FORCE Report Prepared for the United States Air Force, Santa Monica, CA: Rand.
- Sondhaus, Lawrence (2006); *Strategic Culture and Ways of War*, London and NY: Routledge.
- Weigley, Russel F. (1973); *The American Way of War*, Bloomington, IN: Indiana University Press.